

اگر داری تو عقل و دانش و هوش
بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی
که در معنای آن حیران بمانی

ای خردمند عاقل و دانا

قصه موش و گربه برخوانا

قصه موش و گربه منظوم

گوش کن همچو در غلتانا

از قضای فلک یکی گربه

بود چون ازدها به کرمانا

شکمش طبل و سینه‌اش چو سپر

شیر دم و پلنگ چنگانا

از غریوش به وقت غریدن

شیر درنده شد هراسانا

سر هر سفره چون نهادی پای

شیر از وی شدی گریزانا

روزی اندر شرابخانه شدی

از برای شکار موشانانا

در پس خم نموده بود کمین

همچو دزدی که در بیابانا

ناگهان موشکی ز دیواری

جست بر خم می خروشانانا

سر به خم برنهاد و می نوشید

مست شد همچو شیر غرانا

گفت کو گربه تا سرش بکنم

پوستش پر کنم ز کاهانا

گربه در پیش من چو سگ باشد

که شود روبرو بمیدانا

گربه این را شنید و دم نزدی

چنگ و دندان زدی بسوهانا

ناگهان جست و موش را بگرفت

موش گفتا که من غلام توام

مست بودم اگر گهی خوردم

گر به گفتا دروغ کمتر گوی

میشنیدم هر آنچه میگفتی

گر به آنموش را بکشت و بخورد

دست و رو را بشست و مسح کشید

بار الها که توبه کردم من

بهر این خون ناحق ای خلاق

آنقدر لابه کرد و زاری کردی

موشکی بود در پس منبر

مژدگانی که گر به تائب شد

بود در مسجد آن ستوده خصال

این خیر چون رسید بر موشان

چون پلنگی شکار کوهانا

عفو کن بر من این گناهانا

گه فراوان خورند مستانا

نخورم من فریب و مکرانا

آروادی قحبه مسلمانا

سوی مسجد شدی خرامانا

ورد میخواند همچو ملانا

ندرم موش را بددانا

من تصدق دهم دو من نانا

تا بحدی که گشتت گریانا

زود برد این خبر بموشانا

زاهد و عابد و مسلمانا

در نماز و نیاز و افغانا

همه گشتند شاد و خندانا

هفت موش گزیده برجستند

هر یکی کدخدا و دهقانان

برگرفتند بهر گریه ز مهر

هر یکی تحفه‌های الوانا

آن یکی شیشه شراب به کف

وان دگر بره‌های بریانا

آن یکی طشتکی پر از کشمش

وان دگر یک طبق ز خرمانا

آن یکی ظرفی از پنیر به دست

وان دگر ماست با کره نانا

آن یکی خوانچه پلو بر سر

افشره آب لیمو عمانا

نزد گریه شدند آن موشان

با سلام و درود و احسانا

عرض کردند با هزار ادب

کای فدای رهن همه جانان

لایق خدمت تو پیشکشی

کرده‌ایم ما قبول فرمانا

گریه چون موشکان بدید بخواند

رزقکم فی السماء حقانان

من گرسنه بسی بسر بردم

رزقم امروز شد فراوانا

روزه بودم به روزهای دگر

از برای رضای رحمانان

هرکه کار خدا کند بیقین

روزیش میشود فراوانا

بعد از آن گفت پیش فرمائید

قدمی چند ای رفیقانان

موشکان جمله پیش میرفتند

ناگهان گریه جست بر موشان

پنج موش گزیده را بگرفت

دو بدین چنگ و دو بدانچنگال

آندو موش دگر که جان بردند

که چه بنشسته‌اید ای موشان

پنج موش رئیس را بدرید

موشکانرا از این مصیبت و غم

خاک بر سر کنان همی گفتند

بعد از آن متفق شدند که ما

تا بشه عرض حال خویش کنیم

شاه موشان نشسته بود به تخت

همه یکباره کردنش تعظیم

گریه کرده است ظلم بر ماها

تنشان همچو بید لرزانا

چون مبارز به روز میدانا

هر یکی کدخدا و ایلخانا

یک به دندان چو شیر غرانا

زود بردند خبر به موشانا

خاکتان بر سر ای جوانانا

گریه با چنگ‌ها و دندانا

شد لباس همه سیاهانا

ای دریغا رئیس موشانا

می‌رویم پای تخت سلطانا

از ستم‌های خیل گربانا

دید از دور خیل موشانا

کای تو شاهنشهی بدورانا

ای شهنشه اولوم به قربانا

سالی یکدانه می‌گرفت از ما

این زمان پنج پنج می‌گیرد

درد دل چون به شاه خود گفتند

من تلافی به گربه خواهم کرد

بعد یک‌هفته لشگری آراست

همه با نیزه‌ها و تیر و کمان

فوج‌های پیاده از یکسو

چونکه جمع آوری لشگر شد

یکه موشی وزیر لشگر بود

گفت باید یکی ز ما برود

یا بیبا پای تخت در خدمت

موشکی بود ایلچی ز قدیم

نرم نرمک به گربه حالی کرد

خبر آورده‌ام برای شما

حال حرصش شده فراوانا

چون شده تائب و مسلمانا

شاه فرمود کای عزیزانا

که شود داستان به دورانا

سیصد و سی هزار موشانا

همه با سیف‌های برانا

تیغ‌ها در میانه جولانا

از خراسان و رشت و گیلانا

هوشمند و دلیر و فطانا

نزد گربه به شهر کرمانا

یا که آماده باش جنگانا

شد روانه به شهر کرمانا

که منم ایلچی ز شاهانا

عزم جنگ کرده شاه موشانا

یا برو پای تخت در خدمت

گربه گفتا که شاه گه خورده

لیکن اندر خفا تدارک کرد

گربه‌های براق شیر شکار

لشگر گربه چون مهیا شد

لشگر موشها ز راه کویر

در بیابان فارس هر دو سپاه

جنگ مغلوبه شد در آن وادی

آنقدر موش و گربه کشته شدند

حمله سخت کرد گربه چو شیر

موشکی اسب گربه را پی کرد

الله الله فتاد در موشان

موشکان طبل شادیانه زدند

شاه موشان بشد به فیل سوار

یا که آماده باش جنگانا

من نیایم برون ز کرمانا

لشگر معظمی ز گربانا

از صفاهان و یزد و کرمانا

داد فرمان به سوی میدانا

لشگر گربه از کهستانا

رزم دادند چون دلیرانا

هر طرف رستمانه جنگانا

که نیاید حساب آسانا

بعد از آن زد به قلب موشانا

گربه شد سرنگون ز زینانا

که بگیرید پهلو انانا

بهر فتح و ظفر فراوانا

لشگر از پیش و پس خروشانا

گر به را هر دو دست بسته بهم

شاه گفتا بدار آویزند

گر به چون دید شاه موشانرا

همچو شیری نشست بر زانو

موشکان را گرفت و زد بزمین

لشگر از یکطرف فراری شد

از میان رفت فیل و فیل سوار

هست این قصه عجیب و غریب

جان من پند گیر از این قصه

غرض از موش و گر به برخواندن

با کلاف و طناب و ریسمانا

این سگ روسیاه نادانا

غیرتش شد چو دیگ جوشانا

کند آن ریسمان به دندانان

که شدند به خاک یکسانا

شاه از یک جهت گریزانا

مخزن و تاج و تخت و ایوانا

پادگار عبید زاکانا

که شوی در زمانه شادانا

مدعا فهم کن پسر جانا